

دو فصلنامه ی عیون

سال سوم، شماره ی ۳ و ۴

تاریخ دریافت: ۲/ ۳/ ۹۵

تاریخ پذیرش: ۱۶/ ۱۰/ ۹۵

## تفاوت کاربردی و معنایی «کی و لکی» با رویکرد قرآنی

سید محمد موسوی بفرویی<sup>۱</sup>

### چکیده:

«کی و لکی» از حروف عاملی هستند که در کتاب های نحوی در مبحث حروف ناصبه جای دارند و به صورت گسترده ای در نظم و نثر عربی یافت می شوند، و از آنجا که آنها در قرآن کریم نیز به کار رفته اند، این مقاله سعی بر آن دارد تا با عنایت به اقوال دانشمندان علم نحو و تفسیر به معرفی شکلی و معنایی آنها بپردازد و سپس از این طریق به تفاوت ساختاری و معنایی این دو کلمه اشاره نماید، تا بهترین وجه معنایی شان آشکار شود و در عین حال، ویژگی ای که می تواند هر یک را در کاربرد، از دیگری مجزاً کند مشخص گردد که البته این موضوع، خود می تواند در هر چه بهتر شدن نگارش و القای معنی در جملات، مؤثر افتد و کمک بیشتری در ترجمه دقیقتر این حروف به مترجمان محترم نماید. ماحصل این گفتار را می توان در تفاوت «لکی» با «کی» در میزان شدت وضعف تأکید دانست. همچنین می توان گفت که استعمال «لکی» تنها در جملات منفی و استعمال «کی» بیشتر در جملات مثبت می باشد.

واژگان کلیدی: حروف ناصبه، تفاوت کی و لکی، اعراب کی و لکی.

---

<sup>۱</sup>. دانشیار دانشگاه آیت الله حایری میبد

## طرح مسأله

از جمله مباحث مورد نیاز در زبان و ادبیات، شناخت ظرایف معانی و ساختار لفظی کلمات است که با اشراف بر آن، راه ورود به عرصه تحلیل ساختاری زبان و از آن پس دقایق و ظرایف معنا پیدا می‌شود؛ از سوی دیگر مرتبه و جایگاه فصاحت و بلاغت، همواره ادیبان را بر آن داشته است که پرده از اسرار کلمات بردارند و به شناخت تفاوت هر یک از آنها اقدام نمایند. در این راستا یکی از مباحث مهمی که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد شناخت «حروف» از جهت لفظ و معنا است. این کلمه‌ها دارای معنای مستقلی نیستند و برای معنا پیدا کردن باید با اسم یا فعلی همراه باشند. به عبارت دیگر حرف کلمه‌ای است که فی حد ذاته دلالت بر معنایی نمی‌کند بلکه معنایش در ضمن کلمات دیگر تحقق می‌یابد. این نوع کلمات مبنی هستند و به آنها حروف معنایی نیز گفته می‌شود تا بین آنها و حروف مبانی تفاوتی باشد.<sup>۲</sup> حروف معنایی بر سه نوع است:

۱- اسمی (به اسم اختصاص می‌یابد).

۲- فعلی (به فعل اختصاص می‌یابد).

۳- اسمی و فعلی (بین اسم و فعل مشترک است).

«کی» مختص قسم دوم است (مانند حروف جازمه و ناصبه) که گاهی بر مای استفهام و گاهی به آن مصدری و فعلش وارد می‌شود اما معمولاً بدون لام و آن مصدری می‌آید (محمی الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۷، شرح ابن عقیل).

این ساختارها در بسیاری از عبارات دینی و غیر دینی به کار رفته است و با توجه به کثرت استعمال و در عین حال کاربرد متفاوت آنها در قرآن کریم و نیز تازگی این موضوع یعنی معرفی کامل این دو حرف و پرداختن به تفاوت معنوی و لفظی آنها انگیزه‌ای برای تحقیق در این زمینه شده است. این نوشتار در صدد آن است که:

۱- تفاوت دو کلمه "کی ولکی" را از نظر ساختار و محتوا مورد بررسی قرار دهد و با مقایسه آنها جایگاه کاربردی اشان بیان شود.

۲- تناسب جایگاهی این دو کلمه مذکور در قرآن کریم نیز از نظر لفظ و معنا مشخص گردد، تا بدینوسیله به ظرافتهای بیانی آن کتاب مقدس هر چه بیشتر و مستدل‌تر پی برده شود.

۳- با توجه به ظرافت و نزدیکی معنای این حروف تلاش شده است با یافتن تفاوت لفظی و معنایی آنها به صورت دقیق و کامل، راه برای دریافت معنای بهتر و کاربرد دقیق‌تر آنها باز شود و در عین حال، بتوان توجه دانش پژوهان و علاقه‌مندان به مباحث ادبی را در این زمینه به قرآن کریم نیز جلب نمود. در زمینه خصوصیات معنایی و لفظی حروف "کی ولکی" تا کنون اشارات مختصری در برخی از متون آمده است که تنها به معرفی مختصری از آنها پرداخته شده و به صورت منسجم و کامل که به بیان تفاوت کاربردی آنها پرداخته شود، مورد اهتمام محققان واقع نشده است. در این راستا تنها منابعی که به بحث و تحقیق

---

- حروف مبانی یا هجایی یا معجم حروفی هستند که کلمات زبان عربی از آنها ساخته می‌شود.<sup>۲</sup>

در این زمینه پرداخته اند می توان از کتاب های صرفی، نحوی و تفسیری نام برد که البته به تفاوت مفصل آنها اشاره ای نشده است.

بررسی نظریات مختلف نحوی در مورد «کی و لکی»

عوامل مختلفی در فعل مضارع باعث منصوب شدن آن می شود. یکی از آنها که در بیشتر کتاب های صرفی و نحوی به آن اشاره شده است کلمه «کی» می باشد که در این مبحث پیرامون ناصبه بودن آن توضیح داده می شود:

در مورد «کی» برخی از نحویون را عقیده بر آن است که این حرف، عامل نصب نمی باشد بلکه عامل جر است مانند: **يُرَادُ الْفَتَى كَيْمَا يَضُرُّ وَيَنْفَعُ، يَعْنِي لِلضَّرِّ وَالنَّفْعِ**  
بنابر اینکه لام، حرف جر برای تأکید و «ما» هم کافه باشد.

(ابن هشام، أوضح المسالك، ص ۹)

این حرف می تواند تنها در سه مورد عامل جر باشد:

۱- اگر با «ما» ی استفهامیه بیاید: «کیمه»

۲- با «مای» مصدریه بیاید وصله آن باشد، مانند «کیمایضُرُّ وینفَعُ» «یعنی للضرِّ والنفع» و «ما» هم مصدریه است.

۳- با «أن» مصدریه بیاید و وصله آن قرار گیرد، مانند «جئتُ کی تکرمتی» که در اینجا «أن» مقدر است.

پس از نظر برخی نحویون «کی» عامل نصب نمی باشد بلکه عامل جر است و به معنای «تا اینکه» در تقدیر است. و به هر حال معنی آن «تا» می باشد.

در این مورد می توان علت جاره بودن حرف مذکور را، هم معنی بودن آن با لام جاره دانست و به این علت است که آن را از حروف جاره دانسته اند.

البته کسانی را عقیده بر آن است که این حرف موقعی که خود، تعلیلیه باشد جاره است اما ناصب فعل، همان «أن» مضمَر است (الرّمّانی، ابوالحسن، ۱۴۲۸هـ، ص ۹۶). در عین حال می تواند حرف لام بعد از آن بیاید مانند:

**کی لتقضینی رقیّة ما وعدتني غير محْتلسٍ**

(ابن هشام، ص ۱۵۱)

تا رقیه آنچه از وعده ها که به من داده بدون کم و کاست به جا آورد. که در این مورد «لام» خود، حرف تعلیل و مؤکّد «کی» می باشد و «تقضینی» منصوب به «أن» مضمَره ای است که بعد از حرف تعلیل آمده است و در تأیید و تأکید کلام فوق به عبارت ذیل استناد می شود که «کیمایضُرُّ و تَعْرُّ و تَخَدَعَا» (همان، ص ۱۵۲) تا بفریبی آنها را، که در عبارت فوق «کی» حرف جر به معنای تعلیل و «ما» هم زائده می باشد.

در این مورد از آنجا که دو حرف ناصب با هم نمی آیند بهتر است «آن» را حرف مصدری و نصب و کی را حرف جر دانست.

لازم به ذکر است که از نظر کوفیون «کی» خود، عامل نصب مضارع است، به این علت که تنها حرف مصدری که ناصب فعل مضارع است همین حرف می باشد و اگر «آن» بعد از آن بیاید، می توان مصدریه اش نامید و در عین حال، بدل از «کی» باشد. پس از نظر آنها «کی» همیشه حرف ناصبه است و مصدریه.

اما از نظر جمهور بصریون «کی» همیشه حرف ناصبه نیست بلکه گاهی حرف جری است که دلالت بر تعلیل می کند و گاهی حرف مصدریه ناصبه است. این در حالی است که بعضی از نحوین دیگر آن را مختصری از «کیف» می دانند و برای آن به بیت زیر استناد می کنند:

کی تَجْنَحُونَ إِلَى سَلْمٍ وَ مَا تُثْرَتُ قَتْلَاكُمْ وَ لَطَى الْهَيْجَاءِ تَضَطَّرْمُ

(مغنی اللیب، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۱)

یعنی: چگونه به صلح تمایل دارید در حالی که از کشتگانتان خونخواهی نشده و هنوز شعله های جنگ بر افروخته است. از آنجا که در بیت فوق «تجنحون» به صورت کامل یعنی مرفوع به بقای نون اعراب است می توان «کی» را مختصر «کیف» دانست، زیرا اگر حرف ناصبه بود «نون» آن حذف می شد. این موضوع، یعنی اختصار کلمات و حذف بعضی از حروف کلمات در زبان و ادبیات عربی رایج است و حتی در مورد منادا بحثی مستقل به نام منادای مرخم موجود است و لذا می توان آن را صحیح دانست.

اما در موارد زیادی به ناصبه بودن آن تصریح شده است (ر.ک: ابوالبقاء عکبری، املاء ما من به الرحمن تصحیح ابراهیم عوض، ج ۱، ۱۹۶۹ م. ص ۱۷۷)

و در بیشتر موارد این موضوع مورد تأیید است، لذا با توجه به مطالب فوق می توان گفت که «کی» خود، حرف ناصبه است نه اینکه با آن، ناصب مضارع باشد زیرا:

- ۱- در ناصبه دانستن آن نیاز به تأویل و تفسیر نیست. و آسان ترین راه هم همین است که تأویلی صورت نگیرد.
- ۲- اگر «کی» به تنهایی ناصبه نباشد معنای جمله بیشتر می شود یعنی با معنای «آن» اضافه می شود در حالی که معنی با همان «کی» می تواند کامل شود و شنونده، مفهوم کلام را درک نماید، به عبارت دیگر اگر «کی» خود، ناصبه نباشد بعد از آن «آن» در تقدیر است که با آن ناصبه می گردد و معنی بیشتری پیدا می کند و از آنجا که نیازی به آن نیست، لذا از تقدیر و تأویل، پرهیز می شود و این بهتر است.
- ۳- در بیشتر متون عربی «کی» به تنهایی به کار رفته است و به علت کثرت در استعمال آن به همین شکل بهتر است به تنهایی عنوان عامل نصب به کار رود. البته این امر، نمی تواند عامل متقنی بر این ادعا باشد ولی می توان در ترجیح امرین، یکی را به عنوان بهترین برگزید.

## لکی از نظر لفظی:

منظور از لفظ در اینجا شکل و صورت تشکیل دهنده کلمه «لکی» است. «لکی» از نظر ساختاری کلمه ای است که از دو حرف «لام وکی» ساخته شده است. برخی از نحوین آن را مرکب از دو کلمه «لام» و «کی» دانسته اند اما لام را حرف تعلیل و «کی» را بدل از حرف لام می‌دانند. (ابن هشام، اوضح المسالك، ص ۹). اما برخی، آن را مرکب از «لام تعلیل» و حرف ناصبه «أن» دانسته اند مانند «لکی لا تأسوا علی ما فاتکم (حدید/۲۳) یا «لکی لا یكون علی المؤمنین حرجٌ فی أزواج أذعیائهم» (همان، ص ۱۵) زیرا هر دو حرف را نمی‌توان تعلیلیه گرفت و آنها را با هم جمع نمود و از آنجا که لام، همراه با کی نمی‌تواند جاره هم باشد پس لازم است لام را جاره گرفت و کی را ناصبه و البته این حالت برای وقتی است که آن کلمه را از حروف مصدری بدانیم مانند:

«لکی لا یكون علی المؤمنین حرج» (احزاب/۳۷) یعنی تا اینکه برای مؤمنان حرج و گناهی نباشد.

البته در جای دیگر که بدون لام است و با «أن» ظاهر آمده باید آن را جاره گرفت زیرا دو حرف مصدری نمی‌تواند با هم جمع شود البته این استثنایی است که در مورد «کی» صورت گرفته است مانند «جئت کی أن تکرمنی» و البته این مورد می‌تواند تنها در شعر کاربرد داشته باشد مانند:

أکل الناس أصبحت مانحا      لسانک کیما أن تغرّ و تخدعا

(دیوان حسان، ج ۱، ص ۴۹۲)

آیا طوری با مردم صحبت می‌کنی که آنها را گول بزنی و فریشان دهی؟!

در تفسیر آیه... لکی لا تحزنوا (آل عمران/۱۵۳) نیز فعل را منصوب به «کی» دانسته‌اند

(طبری، مجمع البیان، ج ۲، ۱۴۲۵ هـ، ۲۰۰۵ م، ص ۴۱۹)

شایان ذکر است که در بعضی مواقع لام در «لکی» حذف می‌شود و در تقدیر وجود دارد که البته در این صورت «کی» حرف مصدری، ناصبه و استقبال می‌باشد و فعل به تأویل مصدر می‌رود و در محل جر برای لام مقدر است و می‌تواند آن فعل، منصوب به نزع خافض باشد مانند: لکیلا تشاءم یعنی لعدم تشاؤم.

با توجه به موارد تحلیلی مذکور در مورد کلمه «لکی» می‌توان گفت: که این کلمه مرکب از دو کلمه لام و کی است که هر یک خود، می‌تواند مستقل از دیگری باشد. اما در بیشتر مواقع یک کلمه محسوب شده است، زیرا از آن به عنوان حرف ناصب یاد شده است.

## تفاوت لفظی کی و لکی

از آنجا که لفظ می‌تواند در بردارنده معنی باشد، کشف رابطه الفاظ به دریافت بهتر و سریع تر مفاهیم و احساسات درونی افراد منجر می‌شود، از این رو شناخت دقیق رابطه الفاظ و اجزای تشکیل دهنده کلام برای فهم درست معنی، ضرورتی انکار

ناپذیر دارد و تحلیل صحیح آن تأثیر مستقیم بر درک و فهم مراد گوینده دارد، لذا در این قسمت با توجه به موارد ذکر شده به بررسی تفاوت «کی و لکی» از جهت لفظی پرداخته می‌شود:

۱- با توجه به موارد مشروحه فوق «لکی» دارای دو حرف مستقل است و آنها «لام و کی» می‌باشند. اگر لام به عنوان لام جاره گرفته شود، به عنوان تعلیل است و در این صورت «کی» می‌تواند مصدریه باشد، البته اگر «کی» به عنوان مصدریه باشد می‌تواند لامی قبل از خود داشته باشد ولی تقدیراً حذف گردد. (ابن هشام، شرح شدورالذهب، ص ۲۸۸) و در حالت دیگر می‌توان «کی» را تعلیلیه و مؤکد لام دانست و اگر مصدریه باشد مؤکد «آن» است که بعد از آن ظاهر نمی‌شود مگر در هنگام ضرورت و لام را نمی‌توان در تقدیر گرفت.

تفاوت دیگر آنها این است که «کی» از یک هجا و «لکی» از دو هجا می‌باشد و از این حیث می‌توان آنها را به عنوان حروف مستقلی در نظر گرفت. توضیح مطلب مذکور این است که اگر حرفی از یک هجا تشکیل شده باشد تکیه ندارد، و اگر از یک هجا بیشتر باشد، دارای تکیه است، زیرا تکیه در هجای پیش از آخر است و تکیه‌ها باعث تغییر در زیر و بمی جمله می‌شوند که به آن تغییر، آهنگ گفته می‌شود، یعنی ادا شدن قسمتی از جمله با تواتر (فرکانس) بیشتر یا کمتر نسبت به آواهای قسمت دیگر آن باعث می‌شود که جمله با آهنگ خاصی ادا شود و مفهوم بخصوصی را القا نماید (خسرو غلامعلی زاده، ۱۳۸۲، ص ۳۰۱).

در مورد «کی و لکی» هم می‌توان گفت که تکیه در «کی» وجود ندارد، اما در «لکی» تکیه روی هجای «لام» است و این امر مهم می‌تواند اولی را حرف ربطی سازد که جمله واره اسمی و وصفی سازد اما «لکی» در ردیف حرف ربطی ای قرار می‌گیرد که جمله واره قیدی می‌سازد، این مبحث در قسمت تفاوت معنایی توضیح بیشتری داده خواهد شد و در مورد این موضوع در ادب پارسی نیز مبحث قابل تأملی است و این مباحث می‌تواند در مورد این دو حرف نیز مد نظر قرار گیرد (ر.ک: خسرو فرشید ورد، دستور امروز، ۱۳۸۲، ص ۵۲۸)

#### تفاوت معنایی «کی» و «لکی»

یکی از مهمترین انگیزه‌های کاربرد کلمات در جمله، ارائه معانی جدید و مفاهیم و القای آن در ذهن شنونده می‌باشد. اهمیت این موضوع تا آنجا است که بسیاری از مباحث علم بلاغت و علوم مربوط به زبان شناسی در این راستا قرار گرفته است. با توجه به این مسأله برآنیم تا با توجه به مطالب فوق به تفاوت «کی و لکی» از نظر معنی و مفهومی که از آنها برداشت می‌شود بپردازیم و آنها را از این حیث، متفاوت بدانیم.

با عنایت به تفاوت لفظی میان دو لفظ «کی و لکی» و با استناد به قاعده مشهور زیاده المبانی تدلّ علی زیاده المعانی می‌توان به این مهم دست یافت که چون «لکی» از دو حرف مستقل تشکیل شده است؛ تأکید معنایی بیشتری نسبت به «کی» دارد و این امر می‌تواند عامل مهمی در استعمال هر یک از آنها در متون عربی گردد و در میزان فصاحت و بلاغت پیام مؤثر باشد. به عنوان مثال در عبارت «... و أبکی بغیر انقطاع لکی یستمرّ ضیاعی...» (نزار قبانی، الأعمال الشعریه الکامله، ج ۱، ص ۳۸۴)

همواره گریه می‌کنم تا اینکه (به طور قطع) ملک و دارایی ام پایدار بماند. منظور این است که اگر گریه، مداومت داشته باشد به طور قطع و یقین به بقای مال و دارایی کمک می‌کند. این کاربرد، گرچه در اثبات یا نفی جمله بعد نیز باید مورد توجه قرار گیرد، ولی از آنجا که در متون معمول عربی تفاوت چندانی بین آنها وجود ندارد لذا در این مبحث، عمده کلام بر تأکید «کی و لکی» قرار دارد. در مثال دیگر کاربرد «کی» را اینگونه می‌توان دریافت:

أَتَعِبُ لِنَفْسِكَ كَيْ تَلْقَى سَعَادَتَهَا      إِنَّ السَّعَادَةَ لَأَتَاتِي بِلَا تَعَبٍ

(دیوان جمیل صدقی الزهاوی، ج ۱، ص ۳۸۲)

- خودت را در رنج و سختی انداز تا اینکه سعادت و خوشبختی خود را ببینی، چرا که خوشبختی بدون رنج و خستگی حاصل نمی‌شود.

در بیت مذکور، جواب طلب، قطعی و یقینی نیست و تنها نظری است کلی که شمول آن از گستردگی زیادی برخوردار است، همانطوری که در زبان عربی در بسیاری از ساختارها مانند جملات طلبی از قبیل امر، نهی، ندا و غیره با توجه به نکات بلاغی و قرینه‌های حالی و محلی، معانی الفاظ و عبارات فهمیده می‌شود، در این بیت هم می‌توان معنای آن را قطعی و یقینی ندانست و تنها پند و اندرزی دانست که تفسیر و تبیین جمله قبل را دارد و به همین علت «کی» که دارای دو حرف است کاربرد مناسب تری از «لکی» دارد.

از موارد دیگری که در مورد «لکی» جاری است، استعمال آن برای غایت و نهایت است مانند آنچه از معنی و مفهوم آیه: «... لکی لایکون دولة بین الأغنیاء منکم...» (حشر/۷) تا غنایم دست به دست میان توانگران شما نگردد. و یا مانند «تعالوا... کی نخط القبر للقتلی» بیابید تا قبری برای کشته شدگان حفر کنیم (دیوان سمیع القاسم، ص ۱۶۷) که در هر دو عبارت آنچه از مفهوم آنها برداشت می‌شود نهایت و غایت است، اما «لکی» تأکیدی است برای علت و نهایت، مانند:

أَعْرَضْتُ عَنْهَا وَقَدْ فَهَمْتُ لَكِي      تَحَسَّبَ أُنَى لِقَوْلِهَا نَاسٍ

(دیوان ابی نواس ص ۸۹)

از او روی گرداندم و (سخنش) را فهمیدم تا (به طور قطع) پنداری که من سخن او را فراموش کردم. در بیت مذکور «لکی» برای نهایت و تأکید آن است یعنی با اعتقاد کامل می‌گویم که پندار تو بر این است که من سخن او را نفهمیدم. این قطعیت از آنجا حاصل می‌شود که متکلم، خود از اعتقادش صحبت کرده است و واضح است صحبتی که از جانب نفس متکلم ایراد شود قطعیت بیشتری از غایب دارد.

و مانند قول امام علی (ع): «... لیکلا یتخذ منها ریاشا...» (نهج البلاغه، خ ۱۶۰ ص ۲۱۴) یعنی «تا (به طور قطع و یقین) جاذبه‌های دنیا از دیدگانش پنهان ماند»

در عبارت مذکور، سخن از پایان کار همراه با تأکید است. در عبارات پیشین، گزاره‌های خبری آمده است و در پایان هم با این عبارات بر می‌خوریم عبارتی که معنای «تا آخر الامر» را دارد، یعنی پیامبر اکرم (ص) دارای چنین اوصافی بوده است

تا جاذبه های دنیا از دیدگانش پنهان ماند. در وجه معنایی «کی» و «لکی» می توان به موضوع هجا نیز توجه داشت و همانطور که در بحث لفظی گفته شد از آنجا که «کی» از یک هجا تشکیل شده است و تکیه ندارد، پس به طور قطع و یقین از تأکید کمتری برخوردار است و می تواند جزو حروف ربط فارسی (عطف) باشد که در اصطلاح ادب پارسی جمله واره اسمی می سازد و معنای «تا» دارد، اما «لکی» به معنای «به علت اینکه» یعنی به صورت حرف ربطی (عطف) که جمله واره قیدی می سازد، یعنی جمله واره ای که در حکم قید یا متمم قیدی جمله واره دیگر است و شایسته و بایسته است که این امر مهم با توجه به آنچه در ادب پارسی منظور شده است در ترجمه آنها نیز مورد اهتمام جدی قرار گیرد، زیرا تغییر جایگاه تکیه موجب پدیداری تمایز معنایی می شود (ر.ک: غلامعلی زاده، ۱۳۸۲، ص ۲۹۶). این موضوع در مبحث شواهد قرآنی مورد تجزیه و تحلیل بیشتری قرار خواهد گرفت.

#### شواهد قرآنی

از آنجا که قرآن کریم به عنوان کتابی کامل در فصاحت و بلاغت است و شایسته است هر چیزی با آیات شریفه آن مطابقت داده شود؛ لذا بر آن شدیم تا شواهد قرآنی را که در آنها آیات «کی و لکی» یافت می شود مورد بحث و بررسی قرار دهیم، زیرا با توجه به استعمال هر دو کلمه در آیات قرآنی نمی توان آنها را از نظر معنی و مفهوم در ترجمه، یکی دانست و باید تفاوت آنها را مورد توجه قرار داد.

«لکی» در ۶ آیه از آیات قرآن کریم به کار رفته است و همانطور که گفته شد می توان با توجه به قاعده زیاده المبانی تدلّ علی زیاده المعانی به تأکید بیشتر آن نسبت به «کی» پی برد و آنها عبارتند از:

- و منکم من یردّ الی اُردل العُمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا (نحل/ ۷۰)

و بعضی از شما به نامطلوب ترین سنین عمر می رسند تا (اینکه، به علت اینکه) بعد از علم و آگاهی، چیزی ندانند (همه چیز را فراموش کنند)

- فَأَتَابکم غَمًا بَغِمٍ لکيلاً تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما أصابکم... (آل عمران/ ۱۵۳)

اندوه ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد این به خاطر آن بود که دیگر برای آنچه از دست شما رفته و مصیبت هایی که بر شما وارد شده است غمگین نشوید.

- و منکم من یردّ الی اُردل العُمر لکی لا یعلم من بعد علم شیئا (حج/ ۵)

بعضی آنقدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند، به این علت که بعد از علم و آگاهی چیزی ندانند.

- فلما قضی زیدٌ منها و طراً زوجناکها لکی لا یكون علی المومنین حرجٌ... (احزاب/ ۳۷)

هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (از او جدا شد) ما او را به همسری تو درآوردیم به این علت که مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان (هنگام طلاق) نباشد.

- قد علمنا ما فرضنا علیهم فی أزواجهم و ما ملکناهم لکی لا یكون علیک حرجٌ (احزاب/ ۵۰)



ما می‌دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشتیم، این به خاطر آن است که مشکلی برای تو نباشد (در ادای رسالت)

– لکی لا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم (حدید/۲۳)

به خاطر آن که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید. همانطور که در آیات فوق دیده می‌شود «لکی» در مواردی به کار رفته است که بعد از آن منفی است. این به خاطر تأکید در نفی و معنای آن می‌باشد زیرا شایسته است که در نفی تأکید بیشتری باشد و معنا و مفهوم عمیق تری داشته باشد این تأکید همان است که در ادبیات فارسی جدید به برجسته سازی تعبیر می‌شود (ر.ک: خسرو غلامعلی زاده، ۱۳۸۲، ص ۳۱۷). علاوه بر آن، از آنجا که «لکی» از دو هجا تشکیل شده است؛ در ترجمه فارسی دارای تکیه است و حرف ربطی ای است که وابستگی علت را می‌رساند یعنی «به علت اینکه» معنی می‌شود و در نتیجه آن را حرف وابستگی علت در فارسی می‌نامند (فرشید ورد، ۱۳۸۲، ص ۵۵۹) که جمله واره ای را در حکم قید یا متمم قیدی جمله واره دیگر می‌کند.

«کی» در ۴ آیه از آیات قرآن کریم به کار رفته است:

– و أشرکه فی امری کی نسبَحکَ کثیراً (طه/۳۳)

و او را در کارم شریک ساز تا تو را تسبیح بسیار گویم.

– فرجعناک إلی أمک کی تقرَّ عینها و لا تحزن... (طه/۴۰)

پس تو را به مادرت بازگرداندم تا چشمش به تو روشن شود و غمگین نگردد.

– فرددناه إلی أمه کی تقرَّ عینها و لا تحزن... (قصص/۱۳)

ما او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد.

– ما أفاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربى والیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لا یکون دولةً

بین الأغنیاء منکم... (حشر/۷)

تا در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

در آیات فوق که «کی» در آنها به چشم می‌خورد به صورت مثبت و منفی به کار رفته است یعنی در سه مورد جملات بعد

از «کی» به صورت مثبت و در یک مورد منفی است.

معنای «کی و لکی»

با توجه به موارد پیشین می‌توان گفت که «کی» به معنی «تا» و برای تفسیر و نتیجه سخن است؛ حرفی که در دستور زبان

فارسی به حرف ربط، مشهور است و البته در این موارد آن را حرف ربط وابستگی تفسیر و تبیین می‌نامند، زیرا جمله قبل را

در حقیقت، تفسیر می‌کند.

در اولین آیه از آیات فوق، حضرت موسی(ع) از خداوند بزرگ درخواست می‌کند که برادرش هارون را در کار پیامبری اش شریک سازد و سپس به توضیح و تبیین آن می‌پردازد و می‌گوید تا تو را تسبیح گویم و مفهوم نتیجه از آن برداشت می‌شود. در دومین و سومین آیه هم با کلمه «کی» شنونده را به توضیح و تفسیر ما قبل متوجه می‌سازد یعنی خداوند حضرت موسی(ع) را به سوی مادرش برگرداند تا موجبات روشنی چشمش فراهم گردد و غم از دل او زدوده شود و همین طور در آیه چهارم نیز خداوند بزرگ می‌فرماید: آنچه خداوند از اموال چنین آبادی هایی به رسولش غنیمت داد از آن خدا و رسول، خویشاوندان ، یتیمان، تهیدستان و به راه ماندگان است. آنگاه به تفسیر و توضیح کار خود می‌پردازد و می‌گوید تا در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود، عبارتی که می‌تواند به صورت نتیجه سخن باشد. پس مشخص شد که معنای «لکی» علت و معنای «کی» مقصود است و همچنین بار معنایی و تأکیدی «لکی» نیز بیشتر از «کی» می‌باشد و نیز «لکی» برای جملات منفی و کی برای تفسیر و توضیح بیشتر جمله ما قبل به کار می‌رود و لذا می‌تواند در جملات مثبت و منفی به کار رود.

## نتیجه گیری

در تفاوت کی و لکی می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- از آنجا که قرآن کریم کتابی جامع در فصاحت کلمات و بلاغت سخن است و کلمات «کی و لکی» را در آیات مختلفی دیده می شود پس می توان کاربرد آنها را متفاوت دانست.
- ۲- تفاوت لفظی «کی با لکی» این است که «کی» تنها یک حرف ناصبه است اما «لکی» مرکب از دو حرف لام تعلیل و کی ناصبه است و به طور کلی از دو کلمه تشکیل شده است که هر یک می تواند کلمه ای مستقل باشد.
- ۳- تفاوت دیگر «کی و لکی» از نظر لفظی، این است که «کی» از یک هجا و بدون تکیه است و «لکی» از دو هجا و دارای تکیه است و لذا حرف اول ربطی ای است که جمله واره اسمی و وصفی می سازد، اما «لکی» در ردیف حروف ربطی قرار می گیرد که جمله واره قیدی می سازد.
- ۴- در تفاوت معنایی آنها باید گفت: از آنجا که لفظ «کی» کمتر از «لکی»، تک هجایی و بدون تکیه است، لذا «لکی» از نظر معنایی دارای تأکید بیشتری نسبت به «کی» می باشد. براین اساس بهتر است جملات منفی که بار تأکیدی بیشتری را از نظر بلاغی می طلبند با «لکی» ربط داده شوند و به این علت در قرآن کریم نیز «لکی» با جملات منفی آمده است (والله أعلم).
- ۵- «کی» در مواردی که جمله، غایت و مقصود را برساند به کار می رود مانند آنچه از معنای «کی لایکون دولة...» فهمیده می شود. و لذا در فارسی ترجمه آن را حرف ربط تفسیر و تبیین می نامیم، اما «لکی» معنای علت دارد و شایسته است که آن را در فارسی حرف ربط وابستگی علت بنامیم.
- ۶- معنای کی «تا» برای تفسیر جمله قبل و نتیجه است، اما معنای لکی «به علت اینکه» برای وابستگی علت می باشد.

## فهرست منابع:

۱. آلوسی. شهاب الدین، تفسیر روح المعانی، ج ۱۴، دارالفکر.
۲. ابن احمد. خلیل، الجمل فی النحو، ط ۱، استقلال، تهران، ۱۴۱۰ هـ ق.
۳. ابن ثابت. حسان، دیوان، ج ۱، تحقیق: ولید عرفات، دارصادر، بیروت.
۴. ابن هشام. کمال الدین، أوضح المسالک، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، بیروت ۲۰۰۸ م.
۵. ابن هشام. کمال الدین، شرح شذورالذهب، ج ۳، ستاره، ۱۴۱۴ هـ ق.
۶. ابن هشام. کمال الدین، مغنی اللیب، تحقیق: مازن المبارک و محمد علی حمدالله، قم، ۱۴۰۶ هـ.
۷. حسن. عباس، نحو الوافی، ط ۲، دارالمعارف، مصر.
۸. الرمّانی. ابوالحسن، دیوان، تحقیق: عرفان حسونه، المكتبة العصرية، بیروت ۲۰۰۸ م.

۹. الزهاوی. جمیل صدقی، دیوان، ج ۱، دارالعودة، بیروت.
۱۰. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ط ۲، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۲۵هـ. ۲۰۰۵ م.
۱۱. عباس، حسن، حروف المعانی بین الاصله والحداثه، اتحاد کتاب العرب، دمشق ۲۰۰۰
۱۲. عبدالحمید، محی الدین، شرح ابن عقیل، فوزی عطوی، دارالسلام، بیروت.
۱۳. عکبری. ابوالبقاء، املاء ما من به الرحمن، تصحیح: ابراهیم عوض، ط ۳، مکتبه الصادق للمطبوعات، ایران، ۱۳۸۹هـ
- ، ۱۹۶۹ م.
۱۴. غلامعلی زاده. خسرو، ساخت زبان فارسی، ج ۴، احیاء کتاب، تهران، ۱۳۸۲.
۱۵. فرشیدورد. خسرو، دستور مفصل امروز، ج ۱، سخن، تهران، ۱۳۸۲
- قبانی. نزار، الاعمال الشعریه الكامله، ج ۱، ط ۱۲، بیروت ۱۹۸۳ م.